



باعث می شود مسیحیت ورای ویژگی های خاص و جزئی اش برود، ظرفیت منحصر به فردی است که در داشتن اصول و حقایق کلی دارد به گونه ای که دیگر ادیان این ظرفیت را ندارند، چون اسیر جزئیات فرهنگی و جغرافیایی خود هستند، (مثلاً اسلام دین اعراب است و ویژگی هایش متناسب آن خطه جغرافیایی فرهنگی است).

ماسوزاوا در اثرش با عنوان ابداع ادیان جهانی، یا چگونه جهان گرایی اروپایی در ادبیات پلورالیسم باقی ماند نشان می دهد که مسیحیت از دوره، برتری ذاتی اش را بر ادیان و سنت های دیگر ابقا کرد. اول، با این ادعا که گشتارهای کلیدی درون تاریخ مسیحیت نوعی کمال هستند، یعنی مسیحیت از بدو پیدایش مسیر تکامل را طی کرده تا در اروپای مسیحی به کامل ترین شکل خود رسیده و به این ترتیب سایر سنت ها در مقایسه با آن عقب افتاده هستند. دوم، مفهوم پیشرفت تاریخ که مفهوم گسترده تری است و ادعا می کند که انسان از جایگاه بدویت به سمت تمدن حرکت کرده است. در این ادعا، ادیان شرقی نماینده دوران طفولیت انسان هستند و مسیحیت غربی، دین دوره تمدن و پیشرفت بشر است. به تعبیر ماسوزاوا، این انگاره به مسیحیت لیبرال امکان داده تا دستاوردهای سایر ادیان را در قالب ادعای کلی بودن و جهان شمول بودن مسیحیت حفظ کند.

واضح است که تیلور با استعمارگران هم‌دل نیست و با همسان سازی افراطی مأموریت تمدن سازی با مسیحیت مخالف است. اما به رغم این ویژگی ها او از الگوی پژوهشی متناسب با استعمار دست نکشیده و از اصطلاحات و مفاهیمی استفاده می کند که متناسب با این شیوه تبیین است. برای مثال استفاده او از گونه شناسی ادیان درباره دوره محوری دین بدوی، کاملاً مطابق

رویکرد پیشرفت گرایانه از تاریخ است. از آن عجیب تر اینکه تیلور در تحلیلش از مسیحیت به عنوان دین مشخص و جزئی در زمان و مکان جزئی آغاز می کند و آن را به یک تبیین استعلایی درباره انسان تبدیل می کند که آن را از دیگر جوامع غیر غربی و بقیه تاریخ متمایز می کند. شکی نیست که مسیحیت سکولار ویژگی های خاص خود را دارد اما تبیین تاریخی از این امر، سرشار از ادعای برتری تمدنی مسیحیت بر سایر ادیان است.

+

## ۲. آیا تیلور در تلاش برای سیاست زدایی از سکولاریسم مُحق است؟

تیلور اصرار دارد سکولاریسم را به گونه ای تعریف کند که از معنای سیاسی آن فراتر رود و به یک صورت یا الگوی عام در قلمرو اخلاق، زیبایی شناسی و معرفت شناسی تبدیل شود اما این تلاش تنها باز کردن معنا و دلالت های بیشتر بر مفهوم سکولاریسم نیست، بلکه خالی کردن آن از بار و دلالت سیاسی است. به بیان دیگر، سکولاریسم تنها یک توصیف برای وضعیت عام فرهنگی و معرفتی نیست، بلکه به طور عمیقی با عمل سیاسی نیز پیوند دارد و خالی از شأن تجویزی و هنجاری نیست. در واقع، تغییری که سکولاریسم در عرصه فرهنگ و معرفت شناسی ایجاد کرده است درون بستری رخ داده که سیاست مدرن آن را هموار کرده است.

تیلور در برابر پرسش های مربوط به سکولاریسم سیاسی بی تفاوت باقی می ماند؛ اما آیا سکولاریسم صرفاً بیانگر بی طرفی دولت در برابر مذهب است؟ به قول طلال اسد، سکولاریسم سیاسی بی طرفی و فقدان دخالت دولت در مذهب نیست، بلکه حق تسلط دولت بر تنظیم زندگی مذهبی از طریق مجموعه متکثری از اعمال انضباطی و هنجارهایی است که گرچه در ظاهر اخلاقی هستند اما به همان اندازه سیاسی هستند. دولت های سکولار محدود و چگونگی زیست دینی را تعیین می کنند و با انواع قوانین و هنجارها آن را تحت کنترل درمی آورند. هر چند هدف این سیاست ها همگون سازی فرهنگ عنوان می شود، اما این هدف گذاری ماهیت اصلی آن ها را که اعمال قدرت بردیگری است تغییر نمی دهد.

انتقادی که به تیلور وارد است این نیست که تنها بحث درباره ماهیت هنجاری و اقتدار گرایانه سکولاریسم مدرن را نادیده فرو گذارده است و این، یک ویژگی مربوط به روش و الگوی توصیفی ای است که او به کار برده؛ بلکه خود این روش توصیف کردن ماهیت هنجاری دارد. این شیوه تعریف سکولاریسم، محصول کارکرد قدرت سکولار مدرن است که سوژه دیندار را تعریف کرده است که درون چارچوب هنجارها و قرارداد های مدرن قرار دارد. طبق این تعریف، زمانی سوژه کتبیته و عاملیت انسان مذهبی به رسمیت شناخته می شود که درون این هنجارها باشد؛ بنیادگرایان، اونجلیک ها و افراطی های مذهبی، دیگری این سوژه هستند. دیگری بودن این سوژه ها تنها محصول عملکرد خود آن ها نیست، بلکه معلول چگونگی بسط ادعای قدرت سکولار درباره حقیقت و هنجارمندی است. تحلیل تیلور مایل است دینداری سکولار را موضوعی مربوط به انتخاب و عاملیت فردی تلقی کند، در حالی که قدرت سکولاریسم در جوامع مدرن لیبرال چنان به بسط هنجارهای خود پرداخته است که انتخاب شق دیگری متصور نیست و از این رو تأکید بر عاملیت فردی، زائد و حتی گمراه کننده است. 



طلال اسد (زاده ۱۹۳۲ میلادی) نویسنده و انسان شناس است. او در ارتباط با مطالعات پسا استعماری، مسیحیت، اسلام و مطالعات آیین مشارکت نظری داشته و در دوره اخیر فکری اش به انسان شناسی سکولاریسم دست زده است.



### پی نوشت

۱. برای مثال گوری ویشواناتان Gauri Viswanathan اسنادی را گردآوری کرده که نشان می دهد در هند استعماری توجه به لزوم گسترش زبان انگلیسی منجر به جایگزین کردن ادبیات با متون مذهبی شد و این تجربه در قرن بیستم در انگلستان نیز تکرار شد و به توسعه مسیحیت سکولار انجامید: Gauri Viswanathan, *Masks of Conquest: Literary Study and British Rule in India*, New York: Columbia University Press, 1989.
2. Masuzawa Tomoko, *The invention of world religions or how European universalism was preserved in the language of pluralism*, The University of Chicago Press, 2005.